

بررسی جایگاه سیاسی غریبان در حکومت نظام‌شاهیان

[DOI: 10.61186/pte.58.58.5](https://doi.org/10.61186/pte.58.58.5)

هدی سیدحسین‌زاده^۱

چکیده: غریبان یا آفاقیان مهاجرانی عمدتاً شیعه بودند که از نقاط مختلف، به‌ویژه ایران به هند رفتند و در دوره نظام‌شاهیان در دکن نقش مهمی ایفا کردند. این پژوهش با رویکرد توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، درصدد یافتن پاسخ برای این پرسش است که: این گروه از مهاجران از چه جایگاه سیاسی در دوره نظام‌شاهیان برخوردار بودند و چه علل یا عواملی در تحکیم یا تضعیف موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان دخالت داشت؟ یافته‌های پژوهش حکایت از این دارد که در نیمه اول حکومت این سلسله، غریبان از موقعیت عالی برخوردار بودند و موفق شدند منشأ خدمات مهم سیاسی و فرهنگی در جامعه میزبان باشند، اما پس از ضعف هیئت حاکمه و افزایش رقابت غریبان با دکنیان، موقعیت آنها متزلزل شد و شمار زیادی از غریبان به سرزمین‌های مجاور مهاجرت کردند. گرچه با بهبود شرایط سیاسی، تعدادی از آنها دوباره به احمدنگر بازگشتند، اما دیگر هرگز نتوانستند به موقعیت پیشین خود دست یابند.

واژه‌های کلیدی: غریبان، آفاقیان، نظام‌شاهیان، دکن، احمدنگر، مهاجرت

۱ استادیار گروه دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

hodahoseinzadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰

Investigating the Political Status of “Foreigners” in Nizam Shahi Sultanate

Hoda Seyyed Hoseinzadeh¹

Abstract: *Ghariban* (i.e. Foreigners) or *Afaqians* were mainly Shia immigrants who went to India from different places, especially Iran, and played an important role during the Nizam Shahi period in the Deccan. This research, using a descriptive-analytical approach and based on desk studies, seeks to find an answer to the question of what political status this group of immigrants had during the Nizam Shahi era and what causes or factors were involved in strengthening or weakening of their political and social position. The findings of the research indicate that in the first half of the ruling of this dynasty, the *Ghariban* had a high position and succeeded in being the origin of important political and cultural services in their host society, however, after weakening of the ruling body and increase in the competition of the *Ghariban* with the people of Deccan, their position became unstable and a large number of foreigners migrated to the neighboring countries. Although with the improvement of political conditions, some of them returned to Ahmednagar, but they could never attain their previous status.

Keywords: *Ghariban*, *Afaqian*, Nizam Shahi Sultanate, Deccan, Ahmednagar, migration.

1 Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature in the Subcontinent, Persian Language and Literature Academy hodahoseinzadeh@yahoo.com
Receive Date: 2023/09/30 Accept Date: 2023/10/2

مقدمه

غریبان یا آفقیان^۱ گروهی از مهاجران شیعه بودند که در گذر زمان از نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی، به‌ویژه گیلان و سیستان به شبه‌قاره هند مهاجرت کردند. گرچه مهاجرت ایرانیان به هند سابقه تاریخی داشت، اما این روند از نیمه دوم سده هفتم یا اوایل سده هشتم قمری افزایش یافت که یکی از دلایل مهم آن را باید هجوم مغولان به ایران دانست. از دیگر علل این مهاجرت‌ها می‌توان به گسترش تجارت و بازرگانی، آزار و اذیت دینی در موطن مهاجران، یا جست‌وجو برای یافتن زندگی بهتر و دستیابی به موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی مناسب‌تر اشاره کرد. به مرور زمان و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی شبه‌قاره، گروه بزرگی از این مهاجران که نخست در شمال هند، به‌ویژه دهلی پایتخت تغلق‌شاهیان (حک: ۷۲۰-۸۱۵ق) سکنی گزیده بودند، به دکن در جنوب هند رفتند و تلاش کردند ضمن فراهم آوردن زندگی درخور برای خود، در جامعه میزبان نیز تأثیرگذار باشند. بیشترین مهاجرت غریبان به دکن، در دوره حاکمیت بهمینیان (حک: ۷۴۸-۹۳۳ق) روی داد. پس از زوال این سلسله، پنج پادشاهی مسلمان مستقل عمادشاهیان (حک: ۸۹۰-۹۷۶ق)، نظام‌شاهیان (حک: ۸۹۶-۱۰۰۹ق)، بریدشاهیان (حک: ۸۹۷-۱۰۲۸ق)، عادل‌شاهیان (حک: ۸۹۵-۱۰۹۷ق) و قطب‌شاهیان (حک: ۹۱۸-۱۰۹۸ق) در دکن تشکیل شد که هر یک به مقتضای منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود در منطقه و نوع ارتباط با پادشاهان صفوی (حک: ۹۰۷-۱۱۳۵ق) و بابرین هند (حک: ۹۳۲-۱۲۷۴ق)، موضع متفاوتی را در برابر غریبان اتخاذ کردند. در میان این سلسله‌ها، برخی از پادشاهان نظام‌شاهی به علل مختلف به غریبان توجه و از آنان حمایت کردند که حاصل آن از یک سو فراهم آمدن زمینه لازم برای رشد و نمو و شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های این مهاجران در زمینه‌های مختلف و از دیگر سوی، بروز تنش‌های سیاسی و مذهبی میان ساکنان محلی - که در منابع از آنها با نام دکنی‌ها یاد شده است - و غریبان شد.

درباره پیشینه تحقیق می‌توان گفت که در کتاب‌ها یا مقالاتی که عمدتاً به زبان انگلیسی و درباره تاریخ عمومی هند نگاشته شده، لاجرم به تاریخ دکن نیز پرداخته شده و گاه در کنار مسائل سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی دکن، نامی از دولتمردان و شخصیت‌های برجسته

۱ برای وجه تسمیه آنها بنگرید به: فرشته، ۱۳۸۸: ۳۹۰/۲-۳۹۲، ۴۰۰ و صفحات متعدد دیگر؛ طباطبای، ۱۹۳۶: ۸۳-۸۴، ۱۵۷، خافی‌خان، ۱۹۲۵: ۲۳۰/۳-۲۳۱؛ وثوقی، ۱۳۹۳: ۲۸۹؛ اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ۳۹۲/۱.

غریبان نیز برده‌اند که البته تعداد آنها کم نیست و معرفی تمامی آنها در این بحث نمی‌گنجد. برای مثال، می‌توان از تاریخ هند آکسفورد نوشته اسمیت و تاریخ هند نوشته برتون استین نام برد،^۱ اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین آنها که بیشتر به این موضوع پرداخته‌اند، عبارت است از: پادشاهی احمدنگر نوشته رادهی شیام^۲ که به‌طور مفصل به سلسله نظام‌شاهیان از آغاز تا پایان آن پرداخته است. در این اثر شیام بیشتر تاریخ سیاسی، مناسبات یا درگیری‌های میان پادشاهان نظام‌شاهی با دیگر حکمرانان دکن و بایران و همچنین چالش‌هایی را که دولت‌های وقت با آنها درگیر بودند، بررسی کرده است. پژوهش بعدی تاریخ کمبریج هند است که در آن ولزلی هیگ در مقاله‌ای با عنوان «پنج پادشاهی در دکن»^۳ به مناسبات میان نظام‌شاهیان و دیگر پادشاهان مسلمان دکن پرداخته است. از تحقیقات دیگری که بر دکن متمرکز شده و از سلسله نظام‌شاهیان در کنار دیگر حکومت‌های مستقل این منطقه نام برده‌اند، یا ضمن پرداختن به تاریخ مختصر و وقایع مهم این منطقه، به غریبان نیز اشاره‌ای گذرا کرده‌اند، می‌توان به مقاله «بهمینان» نوشته هارون‌خان شروانی در مجموعه تاریخ میانه هند^۴ و مقاله‌ای به قلم محمدباقر وثوقی^۵ یاد کرد. همچنین مقاله‌ای به قلم محمد سلیمان صدیقی^۶ نگاشته شده که در آن بیشتر تاریخ نیمه دوم سلطنت بهمینان و رویکرد آنها نسبت به آفاقیان (غریبان) مورد توجه نویسنده بوده است. صدیقی در این مقاله به بررسی اهمیت سیاست آفاقی دوستی احمدشاه و علاء‌الدین‌شاه دوم بهمینی و تأثیر این سیاست در جامعه و ساختار طبقه اشراف و سپاهیان، تقویت مذهب شیعه و ایجاد نهادهای تصوف در دکن، ظهور هنر و معماری اسلامی در این منطقه و ساختار جامعه بهمینی در گلبرگه (پایتخت بهمینان) در نیمه اول حکومت آنها پرداخته است. با وجود

1 A. Smith (1961), *The Oxford History of India*, Edited by Percival Spear, Oxford: At The Clarendon Press; Burton Stein (2010), *A History of India*, revised and edited by David Arnold, Chichester: Wiley- Blackwell.

2 Radhey Shyam (1966), *The Kingdom of Ahmadnagar*, with a Foreword by Bisheshwar Prasad, Delhi: Motilal Banarsidass.

3 Wolseley Haig (1928), "The five kingdoms of the Deccan", *The Cambridge history of India*, Cambridge: Vol.3, pp.433-466.

4 Haroon Khan Sherwani (1974), "The Bahmanis", *History of Medieval Deccan (1295-1724)*, Vol.1, Hyderabad: The Government of Andhra Pradesh, pp.141-207.

۵ محمدباقر وثوقی (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «مهاجران ایرانی آفاقی یا غربا با نگاهی به عرفات العاشقین»، *آینه میراث*، دوره ۱۲، ش ۱ (پیاپی ۵۴)، صص ۲۸۱-۳۰۲.

۶ محمد سلیمان صدیقی (پاییز ۱۳۹۵)، «تأثیر و نتایج سیاست احمدشاه ولی بهمینی در خصوص حمایت از آفاقی‌ها»، *ایران‌نامک*، س ۱، ش ۳، صص ۱۴۲-۱۶۱.

آنکه در این مقاله به دوره نظام شاهیان اشاره نشده، اما با توجه به اینکه غریبان در دوره بهمنیان حضور فعال داشتند و این خود پیش‌درآمد فعالیت گسترده آنها در دوره نظام شاهیان بود، در این تحقیق از آن بهره برده شد.

از دیگر پژوهش‌ها درباره دکن و آفاقیان، مقاله‌ای با عنوان «بررسی مناسبات آفاقی‌ها-دکنی‌ها در دوره حکومت بهمنیان» نوشته لایلا مودت و علی سجادی^۱ و همچنین مقاله «نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن» نوشته محسن معصومی^۲ است که هر یک با توجه به موضوع، می‌توانند به شناخت بیشتر تشیع و وضعیت آفاقیان در دکن دوره بهمنیان کمک کنند.

با توجه به موارد فوق ملاحظه می‌شود که تاکنون تحقیق مستقلی درباره حضور و جایگاه غریبان در مناطق تحت فرمان نظام شاهیان و تعامل و ارتباط آنها با هیئت حاکمه یا چالش‌های آنها با رقبای سیاسی و دیگر مسائل درباره این موضوع، صورت نگرفته است که به سبب همین خلأ و با توجه به اهمیت این موضوع - که درباره تاریخ مسلمانان هند در دکن و فعالیت‌های گسترده مهاجران ایرانی در این سرزمین است - انگیزه این پژوهش فراهم آمد.

مقاله حاضر که با رویکرد توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع اصلی و مطالعات کتابخانه‌ای به انجام رسیده، درصدد پاسخ به این پرسش است که غریبان در دوره حاکمیت نظام شاهیان چه جایگاهی را در دربار و ساختار دولت به خود اختصاص داده بودند و چه علل یا عواملی سبب ارتقا یا از دست دادن موقعیت سیاسی و نظامی آنها در این دوران شد.

برای ورود به بحث اصلی، نخست در «نگاهی اجمالی به حضور غریبان در شبه‌قاره» به صورت کوتاه به چگونگی ورود و جایگاه غریبان در دهلی و دکن اشاره شده و سپس در بدنه اصلی مقاله با عنوان «غریبان در دوره نظام شاهیان» به بررسی و تحلیل حضور غریبان، چگونگی مواجهه و ارتباط میان آنها با پادشاهان نظام‌شاهی، فعالیت آنان در عرصه‌های سیاسی، نظامی و همچنین رقابت و کشاکش غریبان با رقبای دکنی خود در این برهه از تاریخ دکن پرداخته شده و نتیجه‌گیری بحث نیز در پایان ارائه شده است.

۱ لایلا مودت و علی سجادی (پاییز و زمستان ۱۳۹۹)، «بررسی مناسبات آفاقی‌ها-دکنی‌ها در دوره حکومت بهمنیان»، دو فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، س ۱۲، ش ۳۹، صص ۲۲۱-۲۴۲.
 ۲ محسن معصومی (بهار ۱۳۸۴)، «نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن»، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، س ۱۵، ش ۵۳، صص ۱۴۳-۱۶۱.

نگاهی اجمالی به حضور غریبان در شبه‌قاره

آن گروه از مهاجرانی که همزمان با سلطنت غیاث‌الدین محمد تغلق‌شاه اول (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) از نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه ایران به دهلی رفتند، به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند و در سایه حمایت او و همچنین دانش، شایستگی، کاردانی و هنر خود، پس از مدت کوتاهی موفق شدند در زمره نزدیکان سلطان قرار گیرند و به مناصب عالی و مشاغل مهم چون وزارت، قضاوت و حاجی دست یابند. ترتیب و جایگاه امرا و صاحب‌منصبان دربار محمدشاه هنگام جلوس او، گویای وضعیت عالی غریبان - که سادات نیز از جمله مهم‌ترین آنها بوده‌اند - می‌باشد و به خوبی در این توصیف ابن بطوطه آمده است: «در جهت طول تالار از چپ و راست قاضی‌القضاة و خطیب‌الخطبا و سایر قضات و بزرگان فقها و بزرگان سادات و مشایخ و برادران سلطان و دامادهای او و سران امرا و عزیزان (یعنی خارجیانی که از کشورهای دیگر به دربار هند آمده‌اند) و افسران به ترتیبی که ذکر کردیم، می‌ایستند» (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۵۱۲/۲).

با چنین موقعیتی بود که وقتی محمدشاه به منظور کنترل بیشتر سرزمین‌های تحت فرمان خود، پایتخت را از دهلی به دیوگیری (دولت‌آباد بعدی) منتقل کرد (عصامی، ۱۹۴۸: ۴۴۶-۴۴۷؛ فرشته، ۱۳۸۷: ۴۵۵/۱)، تعداد زیادی از مهاجران شیعه که در میان آنها علما، صوفیان، معماران و هنرمندان نیز حضور داشتند، به سوی دکن رهسپار شدند و در این منطقه سکنی گزیدند.

تشکیل حکومت بهمنیان (حک: ۷۴۸-۹۳۳ق) در دکن به همت حسن کانگو ملقب به ظفرخان که پس از سلطنت با نام ابوالمظفر علاء‌الدین بهمن‌شاه (حک: ۷۴۸-۷۵۹ق) مشهور شد (فرشته، ۱۳۸۸: ۲۳۷/۲-۲۳۸؛ بداؤنی، ۱۸۶۸: ۲۳۶/۱) را باید نقطه عطفی در ایجاد بستر مناسب برای ارتقای موقعیت غریبان در این منطقه دانست. چند سال بعد، میزان مهاجرت شیعیان به دکن که بیشتر آنان ایرانی بودند، افزایش چشمگیر یافت و آنها نه تنها توانستند در سایه حمایت سلاطین بهمنی و صاحب‌منصبان برجسته آنها - که برخی خود در زمره همین مهاجران ایرانی بودند - به دربار راه یابند و در سیاست تأثیرگذار باشند، بلکه به تدریج در عرصه‌های مختلف مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و هنری نیز نقش مهمی ایفا کردند و آثار

درخشانی از خود به جای گذاشتند. تعداد بسیار و حضور پررنگ غریبان و توجه ویژه‌ای که سلاطین بهمنی نسبت به آنها از خود نشان می‌دادند، موجب بروز حساسیت در جامعه میزبان شد؛ تا جایی که از آن پس شماری از امرای دکنی و متحدان حبشی آنها به تدریج در مقابل غریبان موضع گرفتند و در برهه‌های مختلف وارد رقابت و کشمکش‌های علنی و غیرعلنی با آنان شدند. در واپسین سال‌های پادشاهی بهمنیان، تحولات سیاسی ناشی از ضعف سلاطین و قتل یکی از شاخص‌ترین چهره‌های غریبان، یعنی خواجه محمود گاوآن ملقب به صدرجهان که در سال ۸۸۶ق به فرمان سلطان وقت کشته شد (او وزیر چند سلطان بهمنی بود و از حامیان اصلی غربا به شمار می‌رفت؛ ن.ک. به: فرشته، ۱۳۸۸: ۲/۲۳۷-۲۳۸، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۳۳، ۴۳۷-۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۵؛ رازی، ۱۳۸۹: ۵۸/۱-۵۹؛ صفا، ۱۳۵۶: ۴/۴۹۹-۵۰۱؛ Eaton, 2005: 147; Stein, 2010: 59-78)، به اختلاف و درگیری میان دو گروه غریبان و دکنیان بیشتر دامن زد و ناتوانی سلاطین بهمنی در کنترل آن، سبب آشفتگی بیشتر اوضاع سیاسی و اداره حکومتی شد؛ تا جایی که سرانجام در دوره محمودشاه دوم (حک: ۸۸۷-۹۲۴ق) حکمرانان هر منطقه استقلال خود را اعلام کردند و در نهایت، پس از درگذشت کلیم‌الله‌شاه (حک: ۹۳۲-۹۳۳ق) عمر سلسله بهمنیان نیز به پایان رسید (فرشته، ۱۳۸۸: ۲/۵۰۵-۵۰۹؛ Kulke and Rothermund, 1988: 171; Haig, 1928A: 3/431-433). در میان پنج سلسله محلی دکن که جایگزین بهمنیان شدند، نظام شاهیان توجه ویژه‌ای نسبت به غریبان از خود نشان دادند و با دادن مناصب عالی، آنها را در زیر چتر حمایت خود گرفتند.

غریبان در دوره نظام شاهیان

احمد نظام‌شاه مشهور به نظام‌الملک احمد بحری (حک: ۸۹۶-۹۱۴ق) که به عنوان یکی از فرماندهان نظامی بهمنیان، حکومت احمدنگر را در دست داشت، وقتی با نشانه‌های بارز ضعف سلطان محمودشاه دوم بهمنی (حک: ۸۸۷-۹۲۴ق) مواجه شد، با اعلام استقلال از بهمنیان، با نام احمد نظام‌شاه بر تخت نشست (تتوی و قزوینی، ۱۳۷۸: ۴۱۴؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۱۰، ۳۱۸-۳۱۷؛ هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۳۱). با توجه به اینکه احمد نظام‌شاه در زمره دست‌پروردگان محمود گاوآن بود، به غریبان توجهی خاص کرد و ضمن اعطای مناصب والا، آنها را گرامی داشت. پس از درگذشت او، پسرش برهان نظام‌شاه (حک: ۹۱۴-۹۶۱) در هشت سالگی

جانشین پدر شد و مکمل خان دکنی که به نوشته فرشته «مردی عاقل و مدبر و شجاع بود» (۱۳۹۳: ۳/۳۳۴)، به روال دوره احمد نظام‌شاه، در منصب پیشوایی و امیر جملگی ماند و به پسرش «میان جمال‌الدین» نیز خطاب عزیزالملکی و منصب سرنوبتی داد و در واقع پدر و پسر قدرت را قبضه کردند و همین موجب بروز نارضایتی برخی امرا و حتی جنگ با عمادشاهیان در سال ۹۱۶ق. در رانوری شد (فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۳۴-۳۳۶؛ Haig, 1928B: 3/434; Shyam, 1974: 234).

به نظر می‌رسد تا این دوره با وجود برتری غریبان در اشغال مناصب مهم، هنوز شکاف میان آنها و دکنیان چندان عمیق نبود و به گونه‌ای با یکدیگر مدارا می‌کردند، اما با ورود شاه طاهر انجدانی (متوفای ۹۵۶ق) از علما و دانشمندان برجسته ایرانی به دکن و سپس به دربار نظام‌شاهیان، تغییر و تحولاتی به نفع غریبان به وقوع پیوست که در پی آن با ارتقای جایگاه غریبان، به تدریج بر جناح‌بندی و رقابت میان آنها و دکنی‌ها تأثیر بسیار گذاشت. با توجه به اینکه شاه طاهر با نفوذ خود بر پادشاه نظام‌شاهی، نقش کلیدی در مشی سیاسی و مذهبی نظام‌شاهیان در دکن و تحکیم موقعیت غریبان داشت، معرفی مختصر او و چگونگی ورودش به دربار نظام‌شاهیان خالی از فایده نخواهد بود.

شاه طاهر که به دلایل سیاسی از ایران مهاجرت کرد و پس از گذشتن از شهرهای مختلف، به دکن رسیده بود، در سال ۹۲۷ق. با خواجه جهان دکنی حکمران قلعه پرنده ملاقات کرد و همان‌جا ماند. در همین زمان، مولانا پیرمحمد شیروانی که در زمره علمای مشهور بود، برای سفری کوتاه از سوی برهان نظام‌شاه به قلعه پرنده رفت و با شاه طاهر ملاقات کرد و چنان تحت تأثیر دانش او قرار گرفت که حدود یک سال از عمر خود را برای فراگیری کتاب مجسطی نزد او صرف کرد. وقتی مولانا پیرمحمد به احمدنگر بازگشت، چنان توصیفی از علم و بزرگی شاه طاهر نزد برهان نظام‌شاه کرد که او مشتاق دیدار او شد و بی‌درنگ شاه طاهر را نزد خود فرا خواند. بدین ترتیب، شاه طاهر در سال ۹۲۸ق. به دربار نظام‌شاهیان در احمدنگر راه یافت و پس از مدت کوتاهی با شایستگی‌هایی که از خود نشان داد، موفق شد منصب وزارت و مشاور برهان نظام‌شاه را به خود اختصاص دهد (خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۳/۶۸؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۳۹، ۳۵۹-۳۶۲، ۳۸۵).

شاه طاهر از همان ابتدا تلاش کرد میان برهان نظام‌شاه و اسماعیل عادل‌شاه که او نیز از

دوستانان غریبان بود، روابط دوستانه و صمیمانه برقرار کند و در نتیجه همین سیاست بود که در ملاقات میان آن دو در قلعه شولاپور، «بی بی مریم» دختر یوسف عادل‌شاه را به عقد برهان نظام‌شاه درآوردند (فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۴۰). شاه طاهر از آن پس نقش مهمی در اخذ تصمیم‌های مهم سیاسی و عملکرد برهان نظام‌شاه ایفا کرد و حتی نامه‌های مهم سیاسی برهان نظام‌شاه را خود می‌نوشت؛ چنان‌که در سال ۹۳۵ ق. نامه‌ای از سوی برهان نظام‌شاه برای بابر (حک: ۹۳۲-۹۳۷) نگاشت. او بارها موفق شد با درایت خود مانع از درگیری میان برهان نظام‌شاه با دیگر حکمرانان دکن، یا تصرف احمدنگر به دست قدرت‌های منطقه، از جمله بهادرشاه گجراتی (حک: ۹۳۲-۹۴۲ ق) شود. شاه طاهر همچنین بارها به عنوان نماینده و سفیر برهان نظام‌شاه با دیگر سلاطین دیدار و گفت‌وگو کرد که از آن جمله باید به ملاقات او با بهادرشاه در گجرات اشاره کرد. او نه تنها موفق شده بود کدورت میان بهادرشاه و برهان نظام‌شاه را برطرف کند، بلکه حتی بهادرشاه عنوان شاه و استفاده از چتر و هدایایی درخور را نیز به برهان نظام‌شاه داد. میزان اعتماد برهان نظام‌شاه نسبت به شاه طاهر به گونه‌ای بود که او را به عنوان محرم اسرار پادشاهی خود برگزید (خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۳/۶۸؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۴۱-۳۴۲، ۳۴۹-۳۵۲، ۳۵۳).

رویداد دیگری که در سال ۹۴۴ ق. به نفع غریبان رقم خورد و موقعیت آنها را مستحکم کرد، گرویدن برهان نظام‌شاه به تشیع بود که شاه طاهر نیز در آن نقش مهمی داشت (طباطبای، ۱۹۳۶: ۲۶۳-۲۵۸؛ شوشتری، ۱۳۹۲: ۴/۵۷۱، ۵۷۴؛ ۴۱۷: Chaudhuri, 1974). وقتی به پیروی از شاه، حدود سه‌هزار تن از علما، امیران و منصب‌داران نیز مذهب شیعه را اختیار کردند، علمای حنفی چنان برآشفتنند که حتی قصد جان شاه طاهر و عزل برهان نظام‌شاه را کردند. برهان نظام‌شاه در ترویج تشیع کوشید و مناصب و وظایف بیشتری را به شیعیان داد و مدرسه‌ای به نام «لنگر دوازده امام» را بنا کرد و درآمدهای جونپور و چند قریه دیگر را به آن اختصاص داد (فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۵۴-۳۵۵، ۳۶۸-۳۶۹، ۳۷۱). یکی از اهداف مهم شاه طاهر، تبدیل احمدنگر به کانونی برای حضور علما و بزرگان شیعه بود و به همین سبب به نوشته فرشته «از خزانه پادشاهی زرها به عراق و خراسان و فارس و گجرات و آگره فرستاده، طالب قدوم مردم صاحب حالت شد» (۱۳۹۳: ۳/۳۷۱). در ادامه همین سیاست بود که وقتی اسماعیل صفوی همراه خواجه معین صاعدی - که مدت‌ها حاکم شیراز بود - به گجرات رفت، شاه طاهر دوازده

هزار هون به عنوان هزینه سفر او به احمدآباد فرستاد. این حمایت‌ها به بار نشست و در بازه زمانی کوتاهی شمار زیادی از شیعیان و سادات اهل علم و دانش راهی احمدنگر شدند که به واسطه شاه طاهر به دربار راه می‌یافتند. از جمله این مهاجران می‌توان از شاه حسن انجو، شاه جعفر برادر شاه طاهر، ملا پیرمحمد نیشابوری، ملا حیدر صدر استرآبادی، سید حسین مشهدی، ملا علی کل استرآبادی، ملا رستم جرجانی، ملا علی مازندرانی و ملا عزیزالله گیلانی نام برد (فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۷۱-۳۷۲).

یکی از چهره‌های شاخص این مهاجران که بعدها نقش مهمی در گسترش روابط سیاسی نظام‌شاهیان با صفویان ایفا کرد، سید محمدحسین مدنی بود که در زمره امرای دربار برهان‌شاه درآمد. وقتی مدنی به ایران بازگشت، به حضور شاه طهماسب اول (حک: ۹۳۰-۹۸۴ق) رسید و از علاقه برهان‌شاه و تلاش‌های شاه طاهر برای ترویج تشیع در دکن سخن گفت و بدین طریق سبب ایجاد روابط گرم و صمیمی میان صفویان و نظام‌شاهیان و تبادل سفرا میان آنها شد (خورشاه، ۱۳۷۹: چهارده تا هیجده، ۱۵۳-۱۵۴؛ طباطبا، ۱۹۳۶: ۲۸۶-۲۸۷). شاه طهماسب که تحت تأثیر این اخبار قرار گرفته بود، آقا سلیمان طهرانی مشهور به مهتر جمال را با هدایایی درخور، از جمله الماسی گران‌بها که پیش از آن از سوی همایون‌شاه (حک در دو مرحله: ۹۳۷-۹۶۳ق) به وی پیشکش شده بود، برای تبریک نزد برهان‌شاه و شاه طاهر به احمدنگر فرستاد. گرچه برهان‌شاه به سبب عدم نزاکت سفیر نام‌برده به وی بار نداد و هدایایی نیز برای شاه ایران نفرستاد، اما بار دیگر درایت و آداب‌دانی شاه طاهر کارساز شد و او خود قصیده‌ای در مدح شاه طهماسب سرود و پسر بزرگش شاه حیدر را با هدایایی نزد شاه طهماسب فرستاد (خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۹؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۷۴).

گفتنی است با توجه به اینکه برهان‌شاه خود اهل شعر و شاعری بود و به فارسی شعر می‌سرود، در رواج زبان و ادب فارسی کوشش بسیار کرد؛ تا جایی که به عنوان پادشاهی که زبان فارسی را در جنوب هند رواج داد، شهرت یافت (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۱/سی و شش). همین علاقه و حمایت‌ها سبب شد در این دوره احمدنگر یکی از کانون‌های جذب مهاجران شیعه و فارسی‌زبان شود و در نتیجه بزرگداشت شاعران و اهل هنر، تعداد قابل توجهی از شاعران، ادیبان، عارفان و مورخان ایرانی راهی هند شدند و به دربار راه یافتند. در این میان، گاه اختلاف رایج میان شاهزادگان بر سر جانشینی پدر، به رقابت و دشمنی میان

دکنی‌ها و غریبان ختم می‌شد و هر یک از این گروه‌ها به طرفداری از یک مدعی سلطنت، به جان هم می‌افتادند؛ که نمونه بارز آن را می‌توان در اختلاف میان پسران برهان نظام‌شاه مشاهده کرد. در دوره حیات برهان نظام‌شاه، میان پسر ارشد او حسین و پسر کوچک‌ترش عبدالقادر بر سر تغییر مذهب پدر اختلاف ایجاد شد که بعدها به صورت یک معضل حاد سیاسی درآمد و پس از درگذشت برهان نظام‌شاه، درگیری بر سر جانشینی او، این اختلاف را تشدید کرد. غریبان در جبهه حسین و دکنیان که در میان آنها هندوها و حتی برخی مسلمانان نیز به چشم می‌خوردند، در جبهه عبدالقادر قرار گرفتند و حتی تا آستانه جنگ پیش رفتند. در نهایت، جبهه حسین غالب شد و او پس از رسیدن به قدرت، به روش پدر خطبه به نام ائمه معصومین خواند (فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۴۹، ۳۸۴-۳۸۵؛ قس: طباطبا، ۱۹۳۶: ۳۴۹-۳۵۳؛ که این درگیری‌ها را پیش از درگذشت برهان نظام‌شاه نوشته است). در این دوره، غریبان چنان موقعیتی داشتند که با خانواده سلطنتی نیز پیوند ازدواج می‌بستند؛ چنان‌که دختر خواجه جهان به همسری میران‌شاه حیدر یکی از پسران برهان نظام‌شاه درآمد و در سال ۹۶۹ق. حسین نظام‌شاه دختر بزرگ خود «بی‌بی خدیجه» را به ازدواج شاه جمال‌الدین حسین بن شاه حسن انجو درآورد (طباطبا، ۱۹۳۶: ۳۴۹، ۳۶۹؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۳/۳۹۸).

پس از حسین نظام‌شاه، پسر او مرتضی نظام‌شاه^۱ (حک: ۹۷۲-۹۹۶ق) که به نوشته خواجه نظام‌الدین احمد «سخی و غریب دوست بود» (۱۹۳۱: ۳/۶۹)، بر تخت احمدنگر نشست. با این توصیف، بدیهی بود که غریبان همچنان مناصب مهم حکومتی را در اختیار داشته باشند. در این دوره، به نوشته فرشته «رواج مذهب اثنی‌عشری به کمال رسید، سادات و محبان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشته و چندین قریه و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد» (۱۳۹۳: ۳/۴۰۸). با توجه به خوی و خصلت آرام مرتضی نظام‌شاه و دایره هم‌نشینان او که مشکل از غریبان، دکنی‌ها و حبشی‌ها بودند، به نظر می‌رسد روابط میان غریبان و دیگر گروه‌ها مسالمت‌آمیز و بدون کشاکش بود و حتی گاه برای رسیدن به اهداف مشترک، با یکدیگر همکاری نیز می‌کردند. نمونه این همکاری را به خوبی می‌توان در نقشه مشترک برخی از بزرگان غریب، از جمله شاه جمال‌الدین حسین انجو و فرهادخان از بزرگان حبشی،

۱ درباره شخصیت او نگاه کنید به: Shyam, 1966: 185-186

مشاهده کرد. آنها تصمیم داشتند مهد علیا مادر مرتضی نظام‌شاه را که از او با نام «خونزه همایون» یاد شده و تمام امور سلطنت را در اختیار داشت، دستگیر کنند که با اطلاع مهد علیا، نقشه آنها نقش بر آب شد. پس از آن به دستور مهد علیا، شاه جمال‌الدین حسین به زندان افتاد، اما دیگر امرای حبشی و غریب، چون سید مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی گریختند و برخی به گجرات و برخی دیگر به بیجاپور پناهنده شدند (فرشته، ۱۳۹۳: ۴۱۲/۳-۴۰۸). پس از آن قدرت مهد علیا افزایش یافت تا اینکه در سال ۹۷۷ق. چند تن از امرای غریب، از جمله ملا حسین تبریزی، نظام‌شاه را تحریک کردند تا از مادر سلب قدرت کند و سرانجام با اتحاد حبشی خان و سایر امرا مهد علیا برکنار شد. پس از آن مرتضی نظام‌شاه منصب پیشوایی و عنوان خان‌خانان را به ملا حسین تبریزی سپرد و به دیگر غریبان که با انزوای مهد علیا جانی تازه گرفته بودند، مناصب و اقطاعی درخور اعطا کرد (طباطبا، ۱۹۳۶: ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۴۳-۴۴۲؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۱۰/۳-۴۱۴؛ Shyam, 1966: 151). اختلاف میان امرای دکنی و غریب همچنان ادامه داشت و هر از گاهی که آتش آن شعله‌ور می‌شد، این مردم عادی و پیروان آنها بودند که باید تاوان آن را پرداخت می‌کردند؛ چنان‌که در سال ۹۸۵ق. در درگیری میان حسین خان دکنی - که در همین جریان‌ها از سوی نظام‌شاه عنوان «صاحب‌خانی» گرفته بود- و حسین خان سخت کمان ترشیزی (تونی)، غریبان بسیاری مورد آزار و قتل و غارت حسین خان دکنی قرار گرفتند. در ادامه همین ماجرا، مرتضی نظام‌شاه تحت تأثیر اخبار نادرست حسین خان دکنی، فرمان تنبیه غریبان ناراضی را صادر کرد (طباطبا، ۱۹۳۶: ۴۹۳، ۴۹۶-۴۹۵؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۳۵/۳، ۴۳۸-۴۳۹) و دکنی‌ها که در انتظار فرصت بودند، در کوچه و بازار چنان به قتل و کشتار غریبان پرداختند که به نوشته طباطبا «از خون غریبان جوی‌هایی مانند جیحون در هر کران روان گشته، از کشته پشته‌ها ساختند و بر هر که دست یافتند، از پائی درانداختند» (۱۳۹۶: ۴۹۶). منابع به بی‌خبری برهان نظام‌شاه نسبت به این ناآرامی‌ها و سرمنشأ این اختلاف‌ها اشاره کرده‌اند. نخست امرا و نظامیان غریب برای دفاع از خود وارد عمل شدند، اما سرانجام برای اجتناب از رویارویی با نظام‌شاه، احمدنگر را که دیگر امن نبود، ترک کردند و به دربار عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان رفتند. در ادامه قتل عام غریبان، به فرمان حسین خان دکنی بسیاری از آنان را کشتند و اموال و زن و فرزندان‌شان را تصاحب کردند. سرانجام پس از وقایعی چند، با تلاش غریبان و گروهی از درباریان مخالف

حسین خان دکنی، موافقت نظام شاه را برای دستگیری و حتی به روایتی، قتل حسین خان دکنی جلب کردند و او را به قتل رساندند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۴۹۶، ۵۰۰؛ خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۷۰/۳؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۳۹/۳-۴۴۰، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۹۶).

با بازگشت دوباره غریبان، پس از چندی اسدخان منصب پیشوایی و وکالت را گرفت و به درخواست او، صلابت‌خان که غلام چرکسی و از هدایای شاه‌طهماسب برای حسین نظام‌شاه بود، به عنوان شریکش تعیین شد. یکی از خدمات مهم صلابت‌خان در کنار آرام کردن اوضاع سیاسی، حمایت از عالمان و شاعران فارسی‌زبان بود؛ چنان‌که ملا ملک قمی و ملا ظهوری که هر دو از ایران به هند مهاجرت کرده بودند، با کمک او در زمرة شعرای دربار نظام‌شاهیان درآمدند (ن.ک. به: طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۰۴-۵۰۵، ۵۳۷-۵۳۹؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۴۳/۳-۴۴۵).

علاوه بر رقابت و اختلاف دیرینه میان غریبان و دکنیان، گاه پیش می‌آمد که غریبان خود نیز در عرصه رقابت‌های سیاسی رو در روی یکدیگر قرار می‌گرفتند. نمونه‌ای از این اختلاف‌ها وقتی بود که صلابت‌خان برای گسترش دامنه اختیارات خود، با اسدخان و سید مرتضی شیرازی درافتاد. اتحاد امرا در مقابل او، آغازی شد برای کشاکش‌های طولانی که در نهایت، به حذف اسدخان از قدرت و شکست لشکریان متحد برار به فرماندهی سید مرتضی و خداوندخان از صلابت‌خان انجامید. بدیهی بود که رویدادهایی از این گونه، جز اتلاف نیرو و تضعیف هر چه بیشتر غریبان، ارمغان دیگری برای آنها نداشت (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۰۶-۵۰۷، ۵۳۷، ۵۴۰-۵۴۸؛ خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۳۸۳/۲، ۷۱/۳؛ Shyam, 1966: 177-178).

در دوره میران‌حسین نظام‌شاه (حک: ۹۹۶-۹۹۷ق) اوضاع تغییر یافت و سلطان حسین سبزواری مشهور به میرزاخان که پیش از آن منصب وکالت و پیشوایی را برعهده داشت، امور سلطنت را در دست گرفت (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۶۳؛ خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۷۲/۳؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۵۴/۳، ۴۵۸-۴۵۹). میرزاخان دوباره به تقویت غریبان پرداخت و مناصب و ولایاتی درخور به آنها داد. گرچه نظام‌شاه برای حفظ تعادل و راضی نگه داشتن دکنیان، برخی از آنها را به مرتبه امارت رساند، اما این ترفند مانع از تداوم اختلاف میان این دو گروه نشد و دکنی‌ها که از موقعیت خود راضی نبودند، درصدد از میان برداشتن میرزاخان برآمدند. او پیشدستی کرد و در اقدامی سریع میران‌حسین نظام‌شاه را به بند کشید و دو پسر برهان شاه را که در قلعه لهاکر بودند، به احمدنگر برد و اسماعیل نظام‌شاه (حک: ۹۹۷-۹۹۹ق) دوازده

ساله را بر تخت نشاند. سرعت عمل و جسارت میرزاخان و عملکرد غریبان، چنان دکنیان را غافلگیر کرد و به خشم آورد که به قلعه احمدنگر یورش بردند و در درگیری میان آنها تعداد زیادی از غریبان کشته شدند. اوضاع بحرانی و استیصال میرزاخان برای مقابله با دکنیان، سبب شده بود او با این تصور که با قتل میران حسین نظام‌شاه، گزینه دیگری برای دکنی‌ها جهت انتخاب پادشاه باقی نخواهد ماند، در اقدامی عجولانه او را به قتل رساند، اما خود نیز پس از شکست از دکنیان به دست آنها اسیر و به طرز فجیعی کشته شد. دکنی‌های غالب که به جز اسماعیل نظام‌شاه گزینه دیگری نداشتند، به ناچار او را بر تخت نشانند و در تصفیه حسابی با غریبان حدود سیصد تن از آنها را که در میانشان کودک هشت ساله تا پیرمرد هشتاد ساله وجود داشت، بیرحمانه از دم تیغ گذراندند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۷۰-۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۹؛ خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۷۲/۳-۷۴؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۰/۳-۴۶۳). در میان این کشته‌ها که به نوشته خواجه نظام‌الدین احمد از مردم «عراقی، خراسانی و ماوراءالنهری» بودند (۱۹۳۱: ۷۴/۳)، چهره‌های برجسته‌ای از شیعیان چون میرزا محمدتقی نظیری، میرزا صادق اردوباری، امیر عزالدین استرآبادی، مولانا نجم‌الدین شوشتری و قاضی نورالدین به چشم می‌خوردند که هر یک در علم و فضل یگانه دوران و فرزانه زمان خود بودند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۷۷؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۳/۳).

قتل عام وسیع غریبان در این دوره، سرآغازی شد برای سلسله‌ای از کشتار آنان در دکن که در برخی برهه‌ها چنان گسترش یافت که در تاریخ این سرزمین با نام «غریب‌کشی» از آن یاد شده است. براساس این نوشته فرشته که «لشکریان و غارتگران دست بیداد از آستین ظلم برآورده، وضع و شریف و توانگر و گدا و مسافر و مجاور غریب را به زجر تمام و رسوایی ماکلام به معرض هلاکت رسانیدند» (فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۱/۳-۴۶۶؛ نیز ن. ک. به: طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۷۹؛ هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۳۴)، می‌توان تا حدودی به تلخی ماجرا پی برد. میزان دشمنی و موضع سرسخت حکومت در مقابل غریبان را باید از این روایت دریافت که در توصیف رفتار اسماعیل نظام‌شاه آمده و نشان‌دهنده عدم شناخت و اطلاع او نسبت به آنچه در حیطة تحت فرمانش می‌رفت، است: «گویند روزی از بازار می‌گذشت، نظر او بر جماعت کشمیری افتاد چون سفیدپوست دید، گفت این جماعت را چرا نکشته‌اند» (خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۷۵/۳). در این روزها آتش خشم و کینه دکنی‌ها از غریبان چنان بود که حتی رفتارهای نابهنجاری از

آنها سر می‌زد؛ به گونه‌ای که اجساد غریبان را در بیرون قلعه و در صحرا می‌انداختند و مانع از کفن و دفن آنها به دست بستگان‌شان می‌شدند. پس از این وقایع، دیگر غریبانی که از این مهلکه جان سالم به در برده بودند، به بیجاپور یا برار پناه بردند. محمدابراهیم استرآبادی مشهور به فرشته، یکی از این مهاجران غریب بود که در صفر ۹۹۸ از احمدنگر به بیجاپور گریخت و در سلک ملازمان عادل‌شاهیان درآمد و بعدها مشاهدات و خاطرات خود را در تاریخ مشهور خود نگاشت (فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۴-۴۶۵، ۴۶۸؛ طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۷۹-۵۸۲؛ خافی‌خان نظام‌الملکی، ۱۹۲۵: ۲۳۰/۳-۲۳۱).

به نظر می‌رسد در این دوران عرصه رقابت و کشاکش برای دستیابی به قدرت که منافع اقتصادی نیز در آن دخیل بود، به گونه‌ای شد که برای رسیدن به آن از اختلاف در گرایش‌های مذهبی، یا حداقل حذف رقبا از صحنه بهره برده می‌شد؛ چنان‌که پس از سرکوب غریبان و کشتار آنها، جمال‌خان دکنی که یکه‌تاز میدان شده بود، به ترویج مهدویه پرداخت و اسماعیل نظام‌شاه را نیز به کیش خود درآورد. گویا جمال‌خان درصدد کشتار باقیمانده غریبان بود که با شفاعت خداوندخان، به اخراج آنها از احمدنگر رضایت داد و غریبان در شهرهای مختلف از جمله بیجاپور، گلکنده، چپول و سایر بنادر پراکنده شدند. جمال‌خان حتی برای اطمینان خاطر خود، برخی بزرگان و امرای سادات مانند شاه رفیع‌الدین حسین، شاه حیدر، میر محمد رضائی رضوی، قاسم‌بیگ، میر شریف گیلانی و سید محمد سمنانی را نیز به مکه فرستاد تا از دکن دور باشند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۸۲، ۵۸۴؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۷/۳-۴۶۶).

حدود دو سال پس از این رویدادها در ۱۳ رجب سال ۹۹۹ برهان نظام‌شاه پدر اسماعیل نظام‌شاه که از حمایت اکبرشاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق) برخوردار بود، موفق شد با همراهی امرایی از غریبان که به بیجاپور پناه برده بودند، اسماعیل نظام‌شاه را شکست دهد و به قدرت برسد. این بار به فرمان او طرفداران مهدوی را که در احمدنگر گرد آمده بودند، به قتل رساندند و به روش سابق بر منابر و بازار خطبه اثنی‌عشر خواندند و دوباره غریبانی که به سرزمین‌های مجاور گریخته بودند، به احمدنگر بازگشتند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۸۷-۵۹۲؛ خواجه نظام‌الدین احمد، ۱۹۳۱: ۷۵/۳؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۴۶۶/۳، ۴۶۸-۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۱؛ Chaudhuri, 1974: 429-430).

براساس شواهد تاریخی، گرچه دکنیان در ساختار حکومتی و سپاهی این دوره نیز حضور

داشتند، اما برهان نظام‌شاه اعتماد چندانی به آنها نداشت و در مقابل، اعتماد او و پیشینیان‌ش به غریبان را باید حاصل عواملی چون مشارکت گسترده برخی غریبان در نظام دیوان‌سالاری (که پیش از آن در دستگاه بهمنیان مشغول بودند و سپس به خدمت نظام‌شاهیان درآمدند)، فعالیت‌های اقتصادی آنها که از همان آغاز ورود به دکن تعداد قابل توجهی از آنان در زمره بازرگانان و تجار بودند، دانش و فعالیت‌های فرهنگی آنها، سیاست خارجی نظام‌شاهیان برای ایجاد روابط دوستانه با پادشاهان صفوی که در مواقع بحرانی می‌توانستند در مقابل پادشاهان بابری، حتی با توصیه و سفارش نقش حامی نظام‌شاهیان را ایفا کنند و همچنین در اقلیت بودن غریبان در دکن نسبت به ساکنان محلی که به گونه‌ای خطری جدی برای تخت پادشاهی محسوب نمی‌شدند، دانست.

با توجه به موارد فوق، برهان نظام‌شاه از هر فرصتی برای حذف دکنیان بهره می‌برد؛ چنان‌که در سال ۱۰۰۱ق، در جریان دفع کشتی‌های فرنگی که نزدیک بندر جیول^۱ پهلو گرفته بودند، بسیاری از امرای دکنی را با سپاهی بزرگ به مقابله با آنها فرستاد تا به نوشته فرشته «به مضمون این مصرع: ز هر طرف که شود کشته، سود اسلام است» (فرشته، ۱۳۹۳: ۴۷۸/۳)، به مقصود خود برسد. تلاش برهان نظام‌شاه برای حذف دکنی‌ها به حدی بود که وقتی نیروهای دکنی که در قلعه کهورله^۲ مستقر بودند، از اروپایی‌ها شکست خوردند و تمام ادوات و اموال سپاه آنها به غارت رفت، «کشته شدن آن جماعت را عین فتح دانست و پرتو الثفات بر غریبان انداخته» (همو، ۱۳۹۳: ۴۸۱/۳-۴۸۲).

وقایع این دوره حاکی از حاد شدن مسئله گرایش‌های مذهبی برای تعیین جانشین پادشاهی و دست یافتن به قدرت بود که تبلور آن را باید در تعیین جانشین از سوی برهان نظام‌شاه مشاهده کرد. برهان نظام‌شاه برای ممانعت از به قدرت رسیدن پسرش اسماعیل (که مهدوی بود)، پسر دیگرش ابراهیم را ولیعهد خود کرد و حتی برای این منظور، یک روز پیش از مرگ با دکنی‌ها مصاف داد. در دوره سلطنت ابراهیم نظام‌شاه (حک: ۱۰۰۳-۱۰۰۴ق) کشاکش و رقابت میان «منجو دکنی» که منصب اتابکی را برعهده داشت و اخلاص‌خان که در زمره امرای برجسته و در جبهه غریبان بود، اوضاع چنان آشفته و نارام شد که سرانجام به درگیری ابراهیم نظام‌شاه با عادل‌شاهیان و کشته شدن او انجامید (ن.ک. به: فرشته، ۱۳۹۳: ۴۸۴/۳-).

1 Jewell

2 Korlai

۴۸۸؛ Chaudhuri, 1974: 431). از آن پس اختلاف میان مدعیان پادشاهی و امرای دربار و نظامیان - که هر یک از شاهزاده‌ای حمایت می‌کردند- اوج گرفت تا اینکه سرانجام بهادرشاه (حک: ۱۰۰۴-۱۰۰۷ق) برای حل این اختلاف‌ها دست به دامن بابرین شد و با فرستادن نامه‌ای به شاهزاده مراد، سپاهیان اکبرشاه را به آنجا کشاند. در سال ۱۰۰۴ق. شاهزاده مراد پسر اکبر، احمدنگر را محاصره کرد، اما در پی توافقی، بدون تصرف شهر، به مصالحه رضایت داد. بار دیگر در دوره مرتضی نظام‌شاه دوم (حک: ۱۰۰۷-۱۰۰۹ق)، شاهزاده دانیال پسر دیگر اکبرشاه، به این شهر لشکر کشید و پس از چهار ماه محاصره، سرانجام در سال ۱۰۰۹ق. وارد احمدنگر شد. از این تاریخ به بعد گرچه احمدنگر به عنوان یکی از صوبه‌های امپراتوری بابرین محسوب می‌شد و تحت فرمان صاحب‌منصبان مورد تأیید بابرین بود، اما همچنان تا حدودی استقلال نسبی خود را حفظ کرد؛ تا اینکه در سال ۱۰۴۶ق. در دوره پادشاهی شاه جهان، به‌طور رسمی ضمیمه امپراتوری بابرین شد (طباطبا، ۱۹۳۶: ۵۹۴-۵۹۵؛ علامی، ۱۸۸۶: ۶۹۸/۳-۷۰۰؛ فرشته، ۱۳۹۳: ۵۰۶/۳-۵۰۸؛ Smith, 1961: 295; Mahajan, 2005: 294). نکته قابل توجه اینکه براساس قراین موجود، در تمام این سال‌های درگیری نظام‌شاهیان با بابرین تا پایان حیات این سلسله، غریبان همچنان در صف مدافعان آنها قرار داشتند و از هیچ کوششی برای حفظ حکومت آنها دریغ نکردند (طباطبا، ۱۹۳۶: ۶۱۷-۶۱۸).

نتیجه‌گیری

در برهه‌ای مهم از تاریخ شبه‌قاره، گروه‌هایی از مسلمانان به دلایل مختلف از جمله حمله مغولان، از سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه ایران به این سرزمین مهاجرت کردند و به تدریج در دکن سکنی گزیدند. مهاجرانی که در منابع با نام غریبان یا آفاقیان از آنان یاد شده است، موفق شده بودند در سایه تلاش و شایستگی‌های خود، به مناصب مهمی در دکن در دوره بهمنیان و پنج سلسله پادشاهی مسلمان (عمادشاهیان، نظام‌شاهیان، بریدشاهیان، عادل‌شاهیان و قطب‌شاهیان) که پس از آن به قدرت رسیدند، دست یابند که در میان آنها نظام‌شاهیان از این لحاظ شاخص‌تر بودند. در سال‌های نخست بنیان نظام‌شاهیان، شماری از نخبگان سیاسی و فرهنگی این مهاجران در زمره نزدیکان شاه بودند. اعتماد بیشتر پادشاهان نظام‌شاهی به غریبان را می‌توان نشأت گرفته از عوامل زیر دانست:

- مشارکت گستردهٔ غریبان در نظام دیوان‌سالاری؛
 - فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی آنها؛
 - منافع سیاسی نظام‌شاهیان برای ارتباط نزدیک با پادشاهان صفوی که در مواقع بحرانی می‌توانستند در مقابل پادشاهان باری از آنها حمایت و یا توصیهٔ آنها را کنند؛
 - اقلیت بودن غریبان در دکن نسبت به ساکنان محلی؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توانستند خطری جدی برای تخت پادشاهی محسوب شوند.
- به تدریج در واکنش به این موقعیت‌های عالی و توجه بسیار برخی سلاطین نظام‌شاهی به غریبان، امرا و ساکنان محلی که منابع از آنها با عنوان کلی «دکنیان» یاد کرده‌اند، وارد رقابت و کشمکش‌های پایان‌ناپذیر با غریبان شدند که گرچه بیشتر برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی و دستیابی به قدرت بود، اما به تدریج و هر چه پادشاهی نظام‌شاهیان به اواخر دورهٔ حاکمیت خود نزدیک‌تر می‌شد، این اختلاف‌ها بیشتر رنگ و بوی مذهبی می‌گرفت، یا حداقل از مذهب برای این منظور استفاده می‌شد. در برخی دوره‌ها، گاه آتش این کشاکش‌ها چنان زبانه می‌کشید که به انفصال غریبان از مناصب دولتی و برخوردهای خشونت‌بار و حذف فیزیکی و قتل عام آنها به دست دکنی‌ها و در نهایت، فرار بازماندگان از احمدنگر و پناه بردن به سرزمین‌های مجاور از جمله بیجاپور پایتخت عادل‌شاهیان، منجر می‌شد.
- از قراین چنین برمی‌آید که جایگاه غریبان در دربار و نقش و مشارکت آنها در ساختار حکومتی نظام‌شاهیان، نسبت مستقیمی با قدرت پادشاه وقت داشت؛ زیرا در هر دوره‌ای که شاه دارای درایت و کفایت و اقتدار بیشتری بود، با رعایت توازن در دادن مناصب مهم سیاسی و نظامی میان این دو گروه، از بروز تنش جلوگیری می‌کرد و بدین طریق تا حدی آرامش و ثبات را در قلمرو خود حکمفرما می‌کرد. در غیر این صورت، با ضعف پادشاه و هیئت حاکمه، رقابت و درگیری میان این دو جناح چنان شدت می‌گرفت که پیامد آن پرداخت هزینه‌های گران برای دولت و وارد آوردن آسیب‌های جدی به مردم و جامعه بود.
- نکتهٔ پایانی اینکه حاصل عواملی چون رقابت و کشاکش پایان‌ناپذیر میان غریبان و دکنیان، عدم کفایت سلاطین متأخر نظام‌شاهی و قدرت گرفتن روزافزون بابریان در دهلی، سیاست توسعه‌طلبانهٔ اکبرشاه و به انقیاد درآوردن پادشاهان محلی دکن، به یک چالش بزرگ تبدیل شد که زمینهٔ فروپاشی نظام‌شاهیان و انضمام نواحی تحت فرمان آنها به قلمرو بابریان را فراهم کرد.

منابع و مآخذ

- ابن بطوطه (۱۳۵۹)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اطهر رضوی، سید عباس (۱۳۷۶)، *شیعه در هند*، ج ۱، قم: واحد ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- بداؤنی، عبدالقادرین ملوک شاه (۱۸۶۸)، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمدعلی، به اهتمام کبیرالدین احمد، ج ۱، کلکته: کالج پریس.
- تتوی، احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۷۸)، *تاریخ الفی*، به کوشش سید علی آل داود، تهران: انتشارات کلبه و فکر روز.
- خافی خان نظام الملکی، محمدهاشم (۱۹۲۵)، *منتخب اللباب*، به کوشش سر ولزلی هیگ، ج ۳، کلکته: انجمن آسیایی بنگاله.
- خورشاه بن قباد الحسینی، غلام حسین خان (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلیچی نظام شاه*، به کوشش محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خواجه نظام الدین احمد (۱۹۳۱)، *طبقات اکبری*، تصحیح بی-دی، ج ۳، کلکته: آسیاتیک سوسایتی بنگال.
- رازی، امین احمد (۱۳۸۹)، *تذکره هفت اقلیم*، به کوشش سید محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: سروش.
- شوشتری، نورالله بن شریف الدین (۱۳۹۲)، *مجالس المؤمنین*، به کوشش ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی، ج ۴، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- طباطبای، سید علی بن عزیزالله (۱۹۳۶)، *برهان مآثر*، حیدرآباد دکن: [بی‌نا].
- عصامی، عبدالملک (۱۹۴۸)، *فتوح السلاطین*، به کوشش محمد یوشع، مدرس: دانشگاه مدرس.
- علامی، ابوالفضل (۱۸۸۶)، *اکبرنامه*، به تصحیح مولوی عبدالرحیم، ج ۳، کلکته: آسیاتیک سوسایتی بنگاله.
- فرشته، محمدقاسم استرآبادی (۱۳۸۷)، *تاریخ فرشته*، به کوشش محمدرضا نصیری، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- (۱۳۸۸)، *تاریخ فرشته*، به کوشش محمدرضا نصیری، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- (۱۳۹۳)، *تاریخ فرشته*، به کوشش محمدرضا نصیری، ج ۳، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)، *کاروان هند*، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
- وثوقی، محمدباقر (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «مهاجران ایرانی آفاقی یا غربا با نگاهی به عرفات العاشقین»، *آینه میراث*، دوره ۱۲، ش ۱ (پیاپی ۵۴)، صص ۲۸۱-۳۰۲.
- هالیستر، جان نورمن (۱۳۷۳)، *تشیع در هند*، ترجمه آزرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

منابع لاتین

- Chaudhuri. J. N. (1974), "Muslim Resistance to Mughul Imperialism (II), The Five Sultanates of the Deccan", *The Mughul Empire*, Bombay: Bharatiya Vidya Bhavan,

- pp.412-485.
- Eaton, Richard (2005), M, *The New Cambridge History of India , A Social History of the Deccan, 1300-1761, Eight Indian Lives*, Edit by: Gordon Johnson and C. A. Bayly and John F. Richards, Cambridge: University Press.
 - Haig, Wolseley (1928A), “The Decline and fall of the kingdom of the Deccan, A.D. 1436-1490” *The Cambridge history of India*, New York and Cambridge: the Macmillan Company and The University Press, Vol.III, pp.405-432.
 - (1928B), “The five kingdoms of the Deccan”, *The Cambridge history of India*, New York and Cambridge: the Macmillan Company and The University Press, Vol.III, pp.433-466.
 - Kulke, Herman and Dietmar Rothermund (1998), *A History of India*, London and NewYork: Taylor & Francis Group.
 - Mahajan, V. D. (2005), *History of Medieval India*, NewDelhi: S. chand & Company LTD.
 - Shyam, Radhey (1966), *The Kingdom of Ahmadnagar*, with a Foreword by Bisheshwar Prasad, Delhi: Motilal Banarsidass.
 - (1974), “The Nizam Shahis and the Imad Shahis”, *History of Medieval Deccan (1295-1724)*, Vol.1, Hyderabad: The Government of Andhra Pradesh, pp.225-277.
 - Smith. A. (1961), *The Oxford History of India*, Edited by Percival Spear, Oxford: At the Clarendon Press.
 - Stein, Burton (2010), *A History of India*, revised and edited by David Arnold, Chichester: Wiley- Blackwell.

List of sources with English handwriting

- Allami, Abulfazl (1886), *Akbar nameh*, corrected by Maulvi Abdul Rahim, vol. 3, Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
- Athur Radawi, Seyyed Abbas (1376), *Shi a Dar Hend*, vol. 1, Qum: Translation Unit of Islamic Studies and Research Center.
- Badauni, Abd-al Qadir bin Molouk Shah (1868), *Muntakhab- ul- tawarikh*, Edited by Maulvi Ahmad Ali, by effort Kabirulddin Ahmad, vol. 1, Calcutta: Price College.
- Chaudhuri. J.N (1974), " Muslim Resistance to Mughul Imperialism (II), The Five Sultanates of the Deccan", *The Mughul Empire*, Bombay: Bharatiya Vidya Bhavan, p. 412-485.
- Esami, Abdul Malik (1948), *Fatuh al-Salatin*, the effort of Mohammad Yosha, Madras; University of Madras.
- Eaton, Richard. M, *The New Cambridge History of India, A Social History of the Deccan, 1300-1761, Eight Indian Lives*, Editor: Gordon Johnson and C. A. Bayly and

- John F. Richards, Cambridge: University Press.
- Ferishte, Mohammad Qasim Estrabadi (1387), *History of Ferishte*, by Mohammad Reza Nasiri, vol. 1, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Masters.
 - (1388), *History of Ferishte*, by Mohammad Reza Nasiri, vol. 2, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Masters.
 - (1393) *History of Ferishte*, by Mohammad Reza Nasiri, vol. 3, Tehran: Association of Cultural Artifacts and Masters.
 - Golchin Maani, Ahmed (1369), *The Caravan of India*, vol. 1, Mashhad: Astan Quds Razavi.
 - Haig, Wolseley(1928)," The Decline and fall of the kingdom of the Deccan, A.D. 1436-1490", *The Cambridge history of India*, New York and Cambridge: the Macmillan Company and The University Press, Vol: III, p. 405-432.
 - (1928), " The five kingdoms of the Deccan", *The Cambridge history of India*, New York and Cambridge: the Macmillan Company and The University Press, Vol: III, p. 433-466.
 - Hollister, John Norman (1373), *Shiism in India*, translated by Azermidakht Mashaikh Faridni, Tehran: University Publishing Center.
 - Ibn Battuta (1359), *The Travels of Ibn Battuta*, third Edition, Translated by Mohammad Ali Mohed, vol. 2, Tehran: book translation and publishing company.
 - Khafi Khan Nizamul Mulki, Muhammad Hashim (1925), *The Muntakhab al- Lubab*, selected by Al-Lab, with the efforts of Sir Wellesley Haig, vol. 3, Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
 - Khajeh Nizamuddin Ahmad (1931), *Tabaqat Akbari*, Edited by B.D, vol. 3, Calcutta: Asiatic Society of Bengal.
 - Khurshah b. Qubad al- Husseini, *Tarikh-e Ilchi Nizam Shah*, Edited and Annotated by M.R. Nasiri and Koichi Haneda, Tehran: Society for the Appreciation of Cultural works and Dignitaries.
 - Kulke, Herman and Dietmar Rothermund (1998), *A History of India*, London and New York: Taylor & Francis Group, third Edition.
 - Mahajan, V.D, (2005), *History of Medieval India*, New Delhi:S. chand & Company LTD.
 - Nasiri, Mohammad Reza and Koichi Haneda, introduction to the history of *Tarikh-e Ilchi Nizam Shah* (see: same sources: Khurshah).
 - Razi, Amin Ahmad (1389), *Tazkere- ye- Haft Eqlim*, Edited with addition and notes by Seyyed Mihammad Reaz Taheri "Hasrat", vol. 1, Tehran: Soroush.
 - Safa, Zabihollah (1356), *A History of Iranian Literature*, vol. 4, Tehran: Tehran university press.
 - Shushtri, Nurullah bin Sharifuddin (1392), *Majlis al-Mominin*, with the efforts of Ibrahim Arabpour and Mansour Joghtaei, vol. 4, Mashhad: Islamic Research Foundation.

- Shyam, Radhey (1974), " The Nizam Shahis and the Imad Shahis", *History of Medieval Deccan* (1295-1724), Vol: 1, Hyderabad: The Government of Andhra Pradesh, p. 225-277.
- Shyam, Radhey (1966), *The Kingdom of Ahmadnagar*, with a Foreword by Bisheshwar Prasad, Delhi: Motilal Banarsidass.
- Smith. A (1961), *The Oxford History of India*, Edited by Percival Spear, Oxford: At the Clarendon Press.
- Stein, Burton (2010), *A History of India*, revised and edited by David Arnold, Chichester, Wiley- Blackwell.
- Tabataba, Seyyed Ali bin Azizullah (1936), *Burhan Ma'ather*, Hyderabad Deccan: No publisher.
- Tatavi, Ahmad and Asif Khan Qazvini, (1378): *Tarikh alfi*, Edited by Seyyed Ali Al Daoud, Tehran: Kolbe and Fekar Rooz Publications.
- Voshoghi, Mohammad Baqer (Spring and Summer 2013), "Iranian Immigrants Globally or Westernly with a Look at Arafat Al-Ashqin", *Ayene Miras*, Volume 12, Number 1 (54 consecutive), Tehran: pp. 281-302.

